

الفصل التاسع في فعله تعالى و اقسامه

تذکر:

فعل دو معنا دارد: یکی مصدری و یک حاصل مصدری که نزدیک به است به مفعول. در این جا منظور از فعل حق مصدر نیست بلکه منظور چیزی است که خدا ایجاد کرده یعنی معلول های خدا آن چه از خدا صادر شده محل بحث ما است. وجودی که از خدا فیضان کرده است.

از بحث های سابق تقسیم های زیادی راجع به فعل حق در می آید. مثلاً تقسیم به مجرد و مادی یا ذهنی و خارجی. اما می خواهیم روی یکی از این تقسیم ها که قبلاً طرح شد اینجا بیشتر توقف کنیم و تفصیل بیشتری بدهیم.

تقسیم فعل خدا به سه مرتبه: فعل عقلی، فعل مثالی و فعل مادی. که تشکیل دهنده عالم عقل و عالم مثال و عالم ماده است. لذا در واقع هدف ما از طرح بحث فعل حق تعالی طرح این سه عالم است.

تعبیر این کتاب از این سه عالم سه عالم کلی است و این حرف مهمی است. زیرا وقتی ما یک نظام تشکیکی داریم یعنی یک واحد متصل از اشد مراتب هستی تا اضعف مراتب هستی داریم، این تا بی نهایت قابل تقسیم است. این که ما از سه عالم صحبت می کنیم به حسب یک احکام و تحولات کلی آمدیم این تقسیم سه گانه را مطرح کردیم. مثل این که بگوییم مثلاً از یک طیف رنگ از سیاهی به سفیدی پنج رنگ می توان در آورد. در حالیکه این رنگها ذره به ذره دارد متفاوت می شود. اما وقتی این تفاوت ها انباشته می شود ما به طور کلی چیزی مشاهده می کنیم. لذا است که می گوئیم عوالمی که در فعل خدا است سه عالم است.

پایان جلسه 177

نکات بعد از درس

1. ریشه اراده فعلی حب به ظهور است.

جلسه 178

از فصل نه تا آخر این مرحله فراز سوم مرحله دوازده است که راجع به فعل خدا است.

تقسیم کلی فعل خدا به سه نوع فعل: فعل عقلی فعل مثالی و فعل مادی که سه نوع عالم را شکل می دهد. را علامه اینجا مطرح می کند و راجع به ارتباطات این ها صحبت می کند. بعد در طی چند فصل تا آخر این مرحله هر کدام از عوالم را با تفصیل بیشتری طرح می کند.

علامه این جا می پردازد به آن نقطه اساسی و محوری که باعث تمایز این عوالم از هم می شود.

مرحله اول عالم عقل:

عالم عقل عالمی است مجرد بالکلیه از ماده است یعنی هم از ماده هم از آثار ماده جدا است.

ماده مجموعه ای از آثار را در پی خودش دارد. از جمله این آثار بستر سازی برای تغییر و حرکت و تبدل است. خواص دیگری هم دارد از باب ارتباطی که ماده با صورت پیدا می کند. اشکال رنگها و لیستی از این دست هم از آثار ماده است.

عالم عقل آن مرتبه ای از هستی است که نه تنها ماده را ندارد بکله آثار ماده را هم ندارد. هیچ اثری. لذا در اصطلاحات رایج از واژه مفارق استفاده می کنند. یعنی مفارق من الماده. جایی که ماده و آثار ماده هیچ کدام جریان ندارد. همه موجودات عقلی این گونه اند. ماده ندارند. مهمترین اثر ماده که تغییر و تحول باشد را هم ندارد. آثار دیگر ماده مثل اشکال و رنگ و هیئات را هم ندارد. استعداد امکان استعدادی حدوث زوال و تغییر و تحول درش وجود ندارد. وجود هایی از سنخ معنای خالص اند. معانی بی صورت اند. ما در خودمان موارد زیادی از این سنخ می توانیم تشخیص دهیم. از باب نمونه ای از هستی که در خودمان دارد. از نمونه های ضعیفش علوم عقلی کلی است. تصور عقلی کلی است. ما اگر بخواهیم مفهوم اصیل انسان را لحاظ کنیم، زمان و مکان درش مطرح نیست. تغییر درش نیست. رنگ و شکل و اندازه درش مطرح نیست. همه اندازه ها نسبت به او علی السویه است. این یک موجود عقلی است که در درون خودمان داریم. گذشته از آن مرحله عقلی که ما خودمان داریم به لحاظ خود عالم عقل.

مرحله دوم عالم مثال:

یک نکته تاریخی:

در فلسفه مشاء ما این عالم را نداشته ایم. این عالم توسط شیخ اشراق کشف و طرح شد و یواش یواش مورد قبول قرار گرفت. اگر ما به این نکته تاریخ فلسفه توجه نکنیم نمی توانیم عبارت ها را خوب بفهمیم. مثلاً در فلسفه مشاء وقتی می گوید موجود مجرد یا مفارق، منظور فقط موجود عقلی است دیگر موجود دیگری جز مجرد عقلی منظور نیست. حتی بعد از این که عالم واسطه به عنوان عالم مثال کشف شد، باز هم اصطلاح مفارق غالباً برای همان موجودات عالم عقلی استعمال می شود. با این که موجودات مثالی هم به نحوی مفارق اند. اما تا مادامیکه قرینه ای آورده نشود منظور از مفارق همان موجود عقلی است.

تذکر:

همیشه اندیشمندان در مقاطع بحث هایشان یک کوله باری از طول تاریخ همراه دارند. هرچه هم تغییر بدهند باز نمی توانند از آن کوله بار جدا شوند. و ما باید در دل این تحولات معنای مراد مصنف را در بیاوریم. این نکته به ما یاد می دهد که در یک علم چگونه سیر کنیم. علوم چگونه تغییر می کنند. اصطلاحات چه گونه تکون پیدا می کند عمر می کنند و بعضاً از بین می رود. این اصطلاحات از بین رفته چه تاثیراتی دارد به لحاظ آن دانش؟ تکون رشد حیات و ممات دانش ها را ما کم می اندیشیم. اگر این فضا پرداخته شود راه برای تحولات در آینده باز خواهد شد. دانش پژوه می فهمد که الان در کجای این دانش قرار گرفته است. اگر کسی بپاید این تحولات را در دانش اصول نشان دهد. اصطلاحات، مکاتب، تحولات، مقاطع حساس چه جور طی شده. الان به این دانش تاریخ آن علم گفته می شود.

عالم مثال:

از منظر ملاکی که عالم عقل را با آن توضیح دادیم:

عالم مثال مجرد از ماده (هیولای اولی) یعنی استعداد و یکی از مهمترین آثار ماده که تغییر و تحول و حرکت باشد هست اما مجرد از بقیه آثار نیست. رنگ ها و شکل ها و اعراض در این عالم راه دارد. یعنی عالم مثال یک عالم نیمه مجرد است. صدرا تعبیر می کند که تجرد برزخی دارد. برزخ یعنی واسطه. یعنی تجرد واسطه ای دارد.

تمام آن چه ما بعنوان تغییر در عالم مثال احساس می کنیم، ترتب است نه تغییر. مشابه آن چه که در خیالات ما رخ می دهد. (ما همواره یک نمونه ای از عوالم در خودمان داریم) مثلاً گرفتار خانه سازی شدیم. داریم فکر می کنیم یک نقشه ای می ریزیم. می گوییم نه باید آن جاش عوض شود. این جا تغییری در صور خیالی ما رخ نمی دهد. آن صورت های قبلی همه سر جای خوش هست. بلکه ترتب هست. یعنی یک تصور بعدی روی تصور قبلی. تصور بعدی روی قبلی و این فقط یک تشبیه است. با این مثال فقط خواستیم بگوییم که در عالم مثال فقط ترتب وجودی داریم نه تغییر و تبدل صورت ها. و الا بنابر قرائت مشهور همین ترتب های زمانی هم در عالم مثال وجود ندارد. البته ممکن است حرف و حدیث هایی اینجا باشد.

اقول: سوال: این که می گوییم در عالم مثال تغییر نیست و تنها ترتب صور است آیا عبارت اخرای این حقیقت است که در قوس صعود این عالم صرفاً انعکاس اعمال و نیت هایی است که ما در عالم ماده انجام می دهیم. هر چه ما در این عالم ماده تغییر می کنیم صورت مثالی اش در عالم مثال ثبت می شود و دیگر تغییر نمی کند و تنها صورت های جدید به آن اضافه می شود؟ اگر این حرف درستی است توبه و پاک شدن گناهان یا حبط عمل را چگونه باید توضیح داد؟ این مطلب در عالم عقل چه طور می شود؟ اگر این حرف صحیح باشد در عالم عقل هم ما باید در قوس صعود دائماً صوری داشته باشیم که حقیقت عقلی ما را شکل می دهد.

به هر حال مقوم اصلی عالم مثال همین حالت نیمه تجردی بودنش است. این جا دوست داریم روی این نیمه تجردی بودن خیلی خوب بایستیم. یعنی ماده و تغییر و حرکت را در این جا راه بدهیم منتها در عالم ماده بر اساس شدت و ضعف اصل تغییر و تحول در عالم ماده خیلی شدید است. در عالم مثال حالت واسطه ای پیدا می کند. حتی در خود عالم عقل هم مراتبی دارد. در یک مرحله ای ثبات است. البته توجه داریم که بر اساس قرائت رسمی این بحث ها به این نحو مطرح نمی شود. از فضاهای عرفا از فضای حکمت متعالیه و حتی از حکمای متعارف منابعی داریم که این معانی را بیاورند. اما در مواضع رسمی برای معرفی عالم مثال این جور گفته نشده است. به هر حال قائمه عالم مثال بنابر قرائت رسمی این است که ماده و اثر مهم او که تغییر و تحول و حرکت است نیست اما سایر آثار ماده هست.

تذکر:

این جا مشکلاتی هست. عالم مثال باید خیلی روش کار شود. کلا عالم مثال عالم مظلومی است زیرا مثل دو عالم دیگر روشن نشده و رویش کار نشده لذا هر چیزی که این جاها در باره اش گفته می شود نباید روش حساب یک امر مسلم قطعی باز کرد.

تذکر:

یک نمونه خیلی خوبش عالم رویا است. عالم رویا مثال متصل است. عالم مثال وقتی کشف شد، متصل و منفصلش کشف نشد. بعد ها کشف شد. عالم مثال متصل مرتبط با انسان است و عالم مثال منفصل که یک عالم است به عنوان یکی از مقاطع کل هستی.

تم

مرتبه سوم: عالم ماده

ویژگی عالم ماده حضور ماده با تمام آثارش است. هم تغییر و دگرگونی همه اشکال و رنگ ها و اعراض.

یک سوال:

اصلا ما از کجا ثابت می کنیم این عوالم را؟

جواب: برای پاسخ به این سوال از قاعده امکان اشرف استفاده شده است. ما دو طرف در یک طرف خدا و در یک طرف عالم ماده را مسلما داریم، نظام تشکیکی می گوید این واسطه باید این بین باشد. وقتی وجود دارد از تجرد محض می آید به مادیت محض در این بین باید عالمی باشد.

در یک جایی که محدودیت متن نداشتیم من مطلب را به این سبک پیاده کردم:

اول گفتیم دو نقطه اساسی است: بعد از ریختن مبانی گفتم بیاایم ویژگی های خداوند متعال را بررسی کنیم. ویژگی هایی را که برای خداوند با قواعد عقلی بدست می آوریم لیست می کنیم و می نویسیم. مثلا 100 ویژگی. این طرف کار هم که عالم ماده به دست ما است. قواعد این عالم را هم با علوم تجربی و علوم عقلی درک می کنیم و ویژگی هایش را تشخیص می دهیم. وقتی این دو طرف را تشخیص دادیم بین آن ها که طفره و تجافی نیست. پراست این

بین. از خدا تا عالم ماده پر است. اما چگونه؟ از یک وجود شدید و قوی تا یک وجود ضعیف؟ پس باید عوالم این بین واسطه باشد. در توضیح این عوالم واسطه به طور کلی سر از همین ها در می آوریم: تجرد محض که بعد یواش یواش دارد رنگ و بوی ماده را می گیرد. تا برسد به عالم ماده.

این به لحاظ استفاده از قواعد عقلی است. اما به لحاظ عملی شهود ها این جا خیلی کمک کرد. این یکی از فواید شهود برای فلسفه بود. یعنی افرادی این عالم را شهود کردند. بعد از این مشاهده تازه تحریک شدند که مبانی استدلالی اش را پی ریزی کنند. شبیه یک سخنرانی که یک دفعه یک فضای کاملاً جدید در ذهن باز می کند. کاری که شیخ اشراق کرد همین بود چون ایشان نگفت من با استدلال به عالم مثال رسیدم. بلکه او با شهود به عالم مثال رسیده بود. اهل ریاضت بود. ریاضت های واقعا سنگین می کشیده است. ما ریاضت های شرعی بسیار سنگین داریم. این که روزه در کل سال مستحب است مگر سه روز که حرام است یعنی چه؟ این که شب زنده داری مستحب است مگر یک مقداری کم ضروری یک ریاضت است. روایتی که امیر المومنین درباره ریاضات رسول الله دارد را ببینید: دست هایشان را به گردن می بستند. ما از بس دور شدیم از این فضا ها و رفاه طلبی ما را گرفته اگر سه روز کسی در ماه روزه بگیرد می گوئیم راهب شده. کسی رفت خدمت رسول الله و ایشان تب شدیدی داشت و داشت قرآن قرائت می فرمود، او گفت یا رسول الله در این وضعیت قرآن می خوانید! من در همین حالت چند سوره از طوال سور می خوانم. یعنی من با این وضع برنامه ام ترک نمی شود. لذا باید ریاضات سنگین شیخ اشراق را هم این گونه دید. یعنی ریاضات خیلی سنگین مشروع تحت انضباط عقل شرعی. اما ما عقل شرعی که لحاظ می کنیم خیلی دور است. مثلاً اگر کسی الان بخواهد چند روز برود در یک کوه و عبادت کند. سریع می گویند این رهبانیت است. این در حالیکه است که خود رسول الله غار نشینی داشته است. روایات بحث عزلت را در مستدرک وسایل الشیعه ببینید. که امام صادق چه فرموده. کسی که از نظر علمی ضعیف است نمی تواند درست جمع کند یا می گوید اسلام فقط اجتماع است یا می گوید جامعه را رها کن و فقط برو گوشه نشینی کن. جمع این ها مجتهد سلوکی می خواهد. ما چون در این فضاها اجتهاد نکردیم دچار این مشکلات هستیم. روایات عزلت را می بینیم می افتیم در عزلت. روایات حضور اجتماعی را می بینیم می افتیم در حضور اجتماعی. این در صورتی است که اگر انسان ها بخواهند حضور اجتماعی موفق داشته باشند، نیاز به عزلت دارند. باید عزلت داشته باشند. بله عزلتی که انسان را به طور کلی از تمام مسئولیت های اجتماعی دینی ببرد مورد اشکال دین است. که آن را هم در یک شرایطی دین مجاز

دانسته است. در شرایطی که حفظ دین به هیچ نحو میسر نباشد مگر با فرار از اجتماع، اجتماع طوری فاسد شود که من هر کاری بخواهم با او کنم صرفاً به فساد من منجر می شود، در خود روایات است که فرار کند به کوه و صحرا تا دینش را حفظ کن. این ها همه نیاز به اجتهاد دارد اما ما همه را یکسره رها کردیم.

شیخ اشراف به لحاظ تجربه شهودی مکرر به عالم مثال رفته است. او می گوید مکرر خلع بدن کرده ام و رفته ام آن جا و بعد توضیح می دهد: (جابر قا جابرزا؟) البته ما لازم نیست هر چه ایشان گفته قبول کنیم. می خواهم نشان دهم که چگونه شهود به فیلسوف کمک می کند.

تم

و العوالم الثلاثه مترتبه وجودا

این عوالم سه گانه به لحاظ وجودی بر هم مترتب اند. سه جزیره جدا از هم نیستند. به لحاظ نزدیکی به مرتبه واجب الوجود اول عالم عقل است و بعد عالم مثال و بعد عالم ماده است. تعبیر ترتب یعنی حالت تشکیکی دارند. تا عالم مترتبه بالاتر نیاید عالم مرتبه بعدی نمی آید. دلیل این تشکیک هم این است:

مقایسه عالم عقل با ماده:

عالم عقل مجرد محض دارد و ماده همراهش نیست لذا فعلیت محضه است. یعنی دیگر حالت قوه و استعداد ندارد هر چه می خواهد داشته باشد از لا و ایدا دارد. چنین وجودی قوی تر است از وجود قوه ای چه قوه محض که هیولای اولی باشد، چه موجودی که قوه همراهش باشد: یعنی جواهر و اعراض مادی که علاوه بر حالت فعلیت اما همراهشان ماده و قوه و هیولای اولی هست. لذا موجود مفارق که عقلی است از موجود مادی بالاتر است.

ثبات از قوت وجود و سیلان از ضعف وجود ناشی می شود. سیلان یعنی شیئی در یک موطنی از وجود است که نمی تواند همه کمالاتش را یک جا داشته باشد. باید بتدریج آن را حاصل کند. اما ثبات یعنی شیئی همه کمالاتش را یک جا دارد. لذا از نظر وجودی نبود سیلان و قوه و استعداد خبر از قوت می دهد.

تذکر:

برای تبیین تشکیک در کل نظام هستی فقط آوردن این یک ملاک کفایت نمی کند. ملاک سیلان داشتن و نداشتن فقط بین عالم مجردات تامه و عالم ماده فرق می گذارد اما بین سایر مراتب فرق نمی گذارد. مثلاً فرق مرحله عالم الوهیت و عالم مجردات تام در این است که با این که هر دو فعلیت محض اند و هیچ قوه و استعدادی ندارند اما عالم الوهیت کمال مطلق است و کمال عالم عقل محدود است.

تم

مقایسه عالم عقل با مثال:

عقل مفارق حدود و قیودش کمتر است و به لحاظ وجود اوسع و ابسط است. وقتی اشکال و ابعاد و رنگ ها نباشد، معنا خالص تر و گسترده تر می شود. می تواند در غالب های متعدد بیاید. اما وقتی گفتیم این رنگ و این شکل این موجود محدودتر می شود. یک شیئی در عالم عقل اوسع است از این شیئی در عالم مثال.

پایان جلسه 178

نکات بعد از درس:

1. عالم ربوبیت موطنی است که حضرت حق در آن جا است یعنی ذات حق و اسماء و صفاتش. یک عالم به معنای جدا از خدا نیست. در اصطلاحات دقیق تر عالم الربوبیه به حضرت علمیه خدا می گویند: آن جایی که خدا علم به همه دارد. ما همگی در آن جا حاضر بودیم.

2. قیامت: ما از خدا می آییم. از خدا به عالم عقل بعد عالم مثال و بعد عالم ماده. بعد به طرف خدا بر می گردیم. این جا بحث است که در این برگشت ما تا کجا می رویم بالا دوباره؟ آیا در عالم مثال گیر می کنیم؟ آیا می آییم در عالم عقل قرار می گیریم؟ آیا در یک ترکیبی از عالم مثال و عقل قرار می گیریم؟ یعنی مثلاً یک حقیقتی خواهیم شد که برای همیشه یک پایمان در عالم مثال است یک پایمان در عالم عقل؟ آیا در حریم ربوبی وارد می شویم؟ این جا ها بحث است.

3. یک شبیح مثالی جمع شکل و رنگ و ابعاد است. شبیح مثالی یک انسان اندازه و شکل و رنگ خاص دارد. یک انسان که ما در خواب می بینیم شبیح مثالی او است.

4. یک بحثی در باره موجودات مثالی هست که آیا این موجودات به لحاظ همین مرتبه مثالیشان علم ندارند یا معلوم نمی شوند؟ این از ابهامات کار صدرا است. علی القاعده بر مبانی صدرا که مانع علم پیدا کردن را در امتداد می دانست باید بگویند موجود مثالی هم معلوم واقع نمی شود اما همه جا گفته اند که متعلق علم قرار می گیرد. من هنوز عبارتی ندیدم که این مشکل را حل کند.

جلسه 179

و یتبین بما ذکر ...

دو نکته:

1. این ترتیبی که ذکر شد، ترتیب علی و معلولی است. یعنی عالم عقل علت مفیض عالم مثال است. عالم مثال علت مفیض عالم ماده است. یا به عبارت دیگر: موجود مجرد عقلی که در عالم عقل است علت موجود موجود مثالی متناسب با او در عالم مثال است. موجود مثالی که در عالم مثال است علت موجود موجود مادی متناسب با او در عالم ماده است.

این نکته که هر مرتبه نسبت به مادون حالت علیت دارد از تشکیکی بودن حقیقت وجود در می آید. ترتیب بر اساس شدت و ضعف وجودی از نظر توسعه و خلوص و شدت وجودات بین عالم الوهی و عالم عقل و مثال و ماده برقرار شد. و ساختار نظام تشکیک چیزی نیست جز ساختار علیت و هستی بخشی. در ترتیب در نظام تشکیکی یعنی هستی یافتن وجود مرتبه بعد متوقف است بر وجود مرتبه قبلی. در فضای حکمت متعالیه علیت چیزی جز فضای تشکیک نیست. معلول نازله وجود قوی تر بالایی است.

شبیه آن چه که در خودمان هست: وقتی ما می خواهیم حرف بزنیم، اول از قواعد عقلی که کلیات اند شروع می شود بعد تبدیل می شود به یک سری صور بعد تبدیل می شود به تکلم. تلکم متوقف بر صور خیالی و صور خیالی متوقف بر معانی کلیه است.

2. اگر ما دو مقدمه را کنار هم بگذاریم: 1. این عوالم به نحو علی و معلولی با هم رابطه دارند. 2. ما یک قاعده در فلسفه داریم که معطی شیئی نمی تواند فاقد آن باشد بلکه هر آن چه در معلول هست به نحو اعلی و اشرف در علت وجود دارد، نتیجه این می شود: تطابق عوالم با یکدیگر.

مثلا هر آن چه در عالم ماده هست آیات چیز هایی است که در عالم مثال است. در آموزه های شریعت هم این فراوان است که شما می توانید دنیا را یک مراتی لحاظ کنید برای شناخت آخرت. آن چه در عالم ماده هست مطابق است با آن چه در عالم مثال است چون این ها به نحو اعلی و اشرف در عالم مثال متحقق است. اصلا از آن جا آمده اند. هر آن چه در عالم مثال است شدیدتر و قوی ترش در عالم عقل است.

تعبیر علامه در اینجا: همه آن چه در این عوالم هست مطابق با عالم ربوبی است. منظور از عالم ربوبی علم حضرت حق است. همه این ها در عالم علم حضرت حق هست و همه اساسا از آن جا آمده است چون انا لله.

پس چون عالم عقل نازل شده از عالم ربوبی است، چون عالم مثال نازل شده از عالم عقل است، چون عالم ماده نازل شده از عالم مثال است، پس عوالم با هم مطابقت دارند.

این بحث از نظر هستی شناسی از یک سو و از نظر معرفت شناسی از سوی دیگر بسیار مهم است. از نظر هستی شناسی این بحث به ما می گوید که ما می توانیم با مطالعه عالم ماده به اسرار موجود در عالم مثال و عقل و حتی در نهایت حضرت علم پروردگار هم برسیم. بخاطر همین تطابقی که این عوالم با هم دارند.

همین بحث است که پشتوانه علمی مباحثی از این قبیل است: اگر کسی از عالم مثال با خبر شود می تواند از حقایق شکل گیرنده در آینده در عالم ماده با خبر شود. اگر کسی به مقام بالاتر یعنی عالم عقل برسد می تواند از کیفیت شکل گیری حوادث در زمان های آینده اطلاع پیدا کند چون عوالم مطابق با هم اند.

به خاطر تطابق این عوالم با هم هر عالمی آیه عالم دیگر است. چه عالم پایین تر نسبت به عالم بالاتر که این آیه انی است چه عالم بالا نسبت به عالم پایین تر که آیه لمی است. درست شبیه برهان که لمی و انی دارد که خود برهان هم یک نشانه است که چیزی را که انسان نمی داند نشان می دهد. وقتی از امام معصوم می پرسند خدا را

چگونه شناختی از آیه انی استفاده نمی کند مثل عجائز بکله از آیه لمی استفاده می کند: عرفت الله بالله. یا من دل علی ذاته بذاته. از خود خدا به خدا می رسد.

مثلا ما در تبیین عدالت خدا دو راه داریم:

یک راه به نحو انی است. این راه هیچ وقت به ثمر خوبی نمی رسد. زیرا ما با یک سوال مواجه می شویم: اگر خدا عادل است چرا دست من فلج است. حالا این را درست کردی می گه چرا فلانی منگل است. این را درست کردی می گه چرا فلان جا سیل آمد. چرا زلزله آمد 100 نفر کشته شدند و

اما راهی که فلاسفه می روند از آن سو است. یعنی ما اول خدا را بشناسیم بعدا ضرورتا مساله عدالت از دلش خارج می شود. اگر مطلب برهانی باشد باید قبول کنیم که تمام اینها بر اساس ضوابط حکیمانه دارد جاری می شود. مریضی صحت ثروت فقر دیر فهمی زودفهمی و ... همه از سر حکمت الهی است. بعدا اگر شبهه ای شد به خاطر این است که ایمان ما به حکمت الهی ضعیف بوده است. اگر ایمان ما به حکمت الهی جدی باشد در نتیجه رضا به تقدیر خدا پیدا می کنیم و همه این ها را تحت ربوبیت خدا می بینیم. پس همه بر اساس حکمت و عدالت است. حالا با این نگاه وقتی به سمت جزئیات می آییم می بینیم که در هر مساله چقدر حکمت درش هست و جایی هم که حکمت را نفهمیم می گوئیم بر اساس قواعد کلی حکمت هست که ما متوجه نمی شویم. پس بحث را بر اساس لمی پیش بردن به لحاظ برهانی خیلی استوارتر است. هر چند پیش بردن بحث های انی از نظر ایجاد اطمینان های عرفی هم مفید است.

تذکری اصطلاحی:

عالم مثال را مثال نامیده اند چون از دو جهت مثلثیت دارد: از این جهت که ماده و مهم ترین خاصیت ماده را ندارد مثل عالم عقل است از این جهت که سایر خواص ماده را دارد مثل علم ماده است. به خاطر همین اصطلاح مثال را به این عالم داده اند. و الا اگر از دایره این اصطلاح خاص خارج شویم، همه عوالم مثال یکدیگرند از باب همین توافق و تطابقی که این جا ذکر شد. لذا گاهی به عالم عقل گفته شده عالم مثل. مثل عقلیه. مثل جمع مثال است یعنی مثال های عقلی. به آن ها گفته شد مثال چون شبیه نوع های مادی است. مثل افلاطونی همین موجودات در عالم عقل است. البته بخشی از موجودات عالم عقل که در فصل 12 توضیحش خواهد آمد.

تم

تذکری اصطلاحی:

در باره مرتبه ربوبی از تعبیر نظام استفاده می شود نه عالم زیرا عالم برای ماسوی الله استعمال می شود هر چند گاهی هم گفته می شود مثل عالم لاهوت. عالم لاهوت که همان عالم ربوبی و علم پروردگار است. انا لله: همه مخلوقات به گونه ای که لایق ذات باری تعالی باشد در حیطة حضرت حق بوده اند.

یک اصطلاح: عالم ناسوت: ماده. عالم ملکوت: عالم مثال. عالم جبروت: عالم عقل و عالم لاهوت. در یک اصطلاح دیگر به کل عوالم غیر از عالم ماده عالم ملکوت گفته می شود.